



شوک؛ کلمه‌ای است که بارها از زمان روی کار آمدن دونالد ترامپ در نوامبر ۲۰۱۶ به کار رفته است تا وضعیت احساسی بسیاری از مردمی که نظاره‌گر به‌قدرت‌رسیدن او و همچنین رویکرد انتحاری او در سیاست بوده‌اند را توصیف کند. یک «شوک به نظام» دقیقاً همان چیزی که «کلیان کانوی»، مشاور ترامپ بارها برای توصیف این دوران جدید به کار برده است. برای قریب به دو دهه است که من در حال مطالعه و بررسی نحوه واردشدن این شوک‌های عظیم به جوامع انسانی بوده‌ام؛ اینکه چطور اتفاق می‌افتند، چگونه تأثیرالربسم که اغلب به نژادپرستی و به ترس از «دیگری» به در مطالعات خود به بررسی بعد مغفول واقع‌شده این فرایند پرداخته‌ام؛ اینکه چطور جوامعی که با هم درک مشترکی از یک بحران واحد دارند می‌توانند دنیای بهتری را بسازند.

مشاهده روند قدرت‌گیری دونالد ترامپ، حس عجیبی را در من برانگیخت. بحث فقط بر سر این نیست که او سیاست شوک را در قدرتمندترین و نظامی‌ترین کشور جهان به کار می‌بندد؛ مسئله

مهم‌تر از این حرف‌هاست. در کتاب‌ها، فیلم‌های مستند و گزارش‌های تحقیقاتی، بخشی از این روندها را مستند کرده‌ام؛ مسائلی از قبیل اوج‌گیری ابربرندها، برتری‌یافتن ثروت شخصی بر نظام سیاسی، تحمیل جهانی‌تولیرالربسم که اغلب به نژادپرستی و به ترس از «دیگری» به عنوان ابزاری راهگشا متوسل می‌شود. آثار ویران‌کننده تجارت آزاد و انکار تغییرات جوی، وقتی شروع به مطالعه مجدد رفتار ترامپ کردم، به نظر ام شبیه هیولایی چون فرانکشتاین آمد که انگار از به‌هم‌دوختن تمامی این رویکردها و روندهای مختلف ساخته شده است.

ترامپ ودکترین شوک

۱۰ سال قبل، کتاب «دکترین شوک؛ ظهور سرمایه‌داری فاجعه» را منتشر کردم که مطالعه‌ای در باب چهار دهه از تاریخ بود؛ از شبلی بعد از کودتای اگوست پینوشه تا روسیه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی؛ از بغداد در دوران حمله آمریکا تا نیواورلئان بعد از توفان کارینا. اصطلاح «دکترین شوک» یک تاکتیک کاملاً وحشیانه را توصیف می‌کند که به شکلی نظام‌مند از سردرگمی عمومی بعد از یک شوک جمعی از قبیل جنگ‌ها، کودتاها، حملات تروریستی، تغییر و تحولات فجایع طبیعی برای پیشبرد اقداماتی رادیکال در جهت منافع شرکت‌ها بهره می‌جوید؛ اقداماتی که از آنها تحت عنوان «شوکه‌درمانی» یاد می‌شود.

هرچند ترامپ این قالب و الگو را از برخی جوانب به هم می‌ریزد، تاکتیک‌های شوک او از یک سناریوی واحد پیروی می‌کنند؛ سناریویی شبیه دیگر کشورهایی که در اوای یک شوک تحمیلی، تغییر و تحولات سریعی را از سر گذارندند. در اولین هفته حضور ترامپ در کاخ سفید، وقتی او خیل عظیمی از فرمان‌های اجرائی را امضا می‌کرد و مردم عاجز از درک شرایط هواج‌وواج مانده بودند، به یاد هالینا پورتنوسکا، وکیل حقوق بشر لهستانی و روایتش از تحمیل شوکه‌درمانی اقتصادی به کشورش از سوی آمریکا در بحبوحه فروپاشی شوروی افتادم. او با اشاره به سرعت برقی‌اسای این تغییرات، واکنش مردم کشورش را این‌طور تشریح می‌کند: «می‌شد این واکنش‌های شبه‌روانی را (در آدم‌ها) دید. دیگر نمی‌شد انتظار داشت که مردم بهترین تصمیم را برای خود بگیرند. آن هم وقتی این‌قدر گیج شده‌اند که یا نمی‌دانند یا دیگر برایشان مهم نیست که چه چیز به نفع‌شان است».

شواهد و قرائن حاکی از آن است که ترامپ و مشاورین ارشدش به دنبال ایجاد همان وضعیتی هستند که پورتونسکا توصیف کرده است؛ آنها به دنبال یک دکترین شوک داخلی‌اند. هدف از این دکترین حمله‌ای همه‌جانبه به حوزه عمومی و منافع عمومی است؛ چه این منافع عمومی مانند مقررات ضدآلودگی باشند، چه برنامه‌های حمایتی از گرسنگان. آنها خواهان قدرت و آزادی بی‌قیدوشرط برای شرکت‌ها هستند. این برنامه چنان ناآعادانه و مفسده‌اند که تنها به کمک سیاست سازمانی‌نپاز و حکومت کر» نژادی و جنسیتی میسر می‌شود. و البته نباید در این میان از نقش رسانه‌ها نیز غافل شد. همچنین این برنامه با افزایش خارق‌العاده بودجه دفاعی و راه‌اندازی نبردهای نظامی در جبهه‌های چندانکه از سوریه تا کره‌شمالی همراه خواهد بود.

دولت‌شرکتی ترامپ

کابینه ترامپ که در کلمه‌های از میلیاردرها و صاحبان سرمایه است، حقایق زیادی را درخصوص اهداف اصلی این دولت به ما نشان می‌دهد؛ «اکسون‌موبیل» در نقش وزیر خارجه، «جنرال داینامیکس» و بوئینگ» در مقام وزیر دفاع و بچه‌های بانک «گلدمن‌ساکس» هم برای مابقی وزارتخانه‌ها، شستی سیاست‌مدار نیز در سازمان‌هایی به کار گرفته شده‌اند که علت انتصاب آنها یا این‌س بوده که به هدف اصلی آن سازمان اعتقادی ندارند یا اینکه اساسا فکر می‌کنند به وجود چنین سازمانی نیاز نیست. «ستپو بنن»، استراتژیست اصلی ترامپ، در سخنرانی ماه فوریه خیلی رک این مسئله را عنوان کرد. او گفت هدف «ناپودی قوه اجرائی» بود (منظور او قوانین و سازمان‌های دولتی است که با هدف حمایت از مردم و حقوق مردم ایجاد شده‌اند)، «اگر به نامزدهای کابینه نگاه کنید، هر کدام به دلیلی انتخاب شده‌اند که این دلیل ویرانی (دولت) است».

درباره تضاد میان ملی‌گرایی مسیحی بنن و فراملی‌گرایی دیگر حامیان دولت ترامپ، به‌ویژه دامادش، «جرد کوشر» مطالب زیادی گفته شده و این مسئله بر هیچ‌کس پوشیده نیست. البته باید خاطرنشان کرد وقتی بحث ویران‌سازی دولت و برون‌سپاری امور به‌نفع شرکت‌های انتفاعی پیش می‌آید، بنن و کوشر نه‌تنها عنادی ندارند، بلکه کاملاً هم‌عقیده‌اند. در پس کردوخاک دائمی هرج‌ومرج این دولت که برخی از آنها آگاهانه ازسوی ترامپ ایجاد می‌شود شرکت‌ها به بخش زیادی نیز در نتیجه اهمال‌کاری و عدم کفایت اوست، دستور کار ویرانی دولت به شکلی هدفمند و بی‌وقفه دنبال می‌شود. ترامپ و کابینه‌اش که متشکل از مدیران اجرائی شرکتی‌اند، با سرعتی خارق‌العاده در تلاش برای او نوبانهادن دولتی هستند که در خدمت منافع تجاری‌شان باشد؛ برای نمونه، در همان ساعات اولیه ورود به کاخ سفید، ترامپ خواستار کاهش شمشگیر مالیات شد که باعث می‌شود شرکت‌ها به جای ۳۵ درصد تنها ۱۵ درصد مالیات بدهند و همچنین وعده داد که مقررات را تا ۷۵ درصد تسهیل خواهد کرد. طرح مالیاتی او شامل نقاط فرار و کریزگاه‌های دیگری نیز برای ثروتمندان می‌شود؛ ثروتمندانی مانند اعضای کابینه‌اش (البته اگر نخواهیم خود ترامپ را به حساب آوریم). طرح بیمه درمانی او نیز باعث می‌شود تا ۲۳ میلیون آمریکایی پوشش بیمه خود را از دست بدهد.

او، کوشر را به‌عنوان رئیس هیئتی متشکل از مدیران شرکتی

جهان



چرا فقط «نه» گفتن کافی نیست

نبرد علیه سیاست ترس

هادی آذری: «نوامی کلاین»، متفکر و فعال سیاسی چپ‌گراست که با کتاب «دکترین شوک» شهرتی جهانی یافت. نظرات بکرا و درخصوص تحولات کلان سیاسی در جهان در چهار دهه اخیر می‌تواند تصویری شفاف‌تر از سیاست جهانی به ما بدهد؛ تصویری که اساسا در نوشته‌ها و گزارش‌های متعارف و هرروزه خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها از نظر بنهان می‌ماند. کلاین نماینده تفکری است که هرچند با وقایع و رخداد‌های انضمامی و خرد شروع می‌کند اما به جای باقی‌ماندن در جزئیات گیج‌کننده، این جزئیات را در یک بستر کلان‌تر و کلی‌تر بررسی و بیکبری می‌کند. تصویر و تفسیری که او از وضعیت جهان امروز به ما نشان می‌دهد، شاید تکان دهنده و تلخ ولی به همان اندازه امیدبخش و راهگشاست زیرا او در دل تاریکی، نور و امید زاده‌شدن جهانی نور ا می‌بیند. متنی که در ادامه می‌خوانید از کتاب جدید نوامی کلاین با عنوان «نه‌نفتن کافی نیست: فائق‌آمدن بر سیاست نوین شوک» استخراج شده است. او در این کتاب، با ادامه بحث‌های خود به این مسئله می‌پردازد که چطور دکترین شوک زمینه را برای یورش ملی‌تار عیار به حوزه منافع عمومی و روی کارآمدن چهره‌هایی مانند« دونالد ترامپ» در سپهر سیاسی کشورها فراهم کرده است.

منصوب کرده که وظیفه‌شان مقررات‌زدایی، ارائه برنامه‌های جدید

برای خصوصی‌سازی و شیوه‌هایی جدید برای این است که چطور می‌توان دولت آمریکا را «مثل یک شرکت بزرگ آمریکایی اداره کرد». از دیگرسو، طبق گفته «میک مالوینی»، مدیر بود‌وجه دولت ترامپ، اکثر فرامین اجرائی ترامپ، قوانین و قواعدی هستند که دولت را از شر دیگر قوانین خلاص می‌کنند. آنها چنین آدم‌هایی هستند. ترامپ و تیمش قصد دارند تا برنامه‌های حمایتی از کودکان در برابر آلاینده‌های محیطی را ملغی کنند؛ به شرکت‌های نفتی گفته شده که دیگر لازم نیست درخصوص میزان انتشار گاز‌های گلخانه‌ای‌ای که تولید می‌کنند، گزارش‌ی ارائه دهند. اینها تنها مشتی از نمونه خرواری است که ترامپ می‌یارد و یارانش با این خط مشی انجام می‌دهند. آنها در تلاشی بی‌امان برای نابودی‌اند.

پایان سیاست‌بازی

کابینه دونالد ترامپ نماینده یک حقیقت ساده است: جمع افرادی که سهم هنگفتی از ثروت جهان را در اختیار دارند؛ یعنی همان‌هایی که سال‌به‌سال بر ثروتمندان افزوده می‌شود؛ طبق آخرین آمارهای به‌دست‌آمده از «اکسفام» ثروت هشت نفر به اندازه نیمی از جمعیت کره زمین است که همچنان نیز بیشتر می‌شود. طبق اعلام شبکه خبری «ان‌بی‌سی» در «دسامبر سال ۲۰۱۶ میلادی، ثروت وزرای کابینه ترامپ، ۱۴۰۵ میلیارد دلار بوده است (البته بدون احتساب کارل ایچان، مشاور مخصوص او که ثروتش به‌تنهایی ۱۵ میلیارد دلار است). اجازه دهید درباره آنچه در واشنگتن رخ می‌دهد، صادق باشیم. قضیه دیگر جابه‌جایی قدرت میان دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه نیست. این تصاحب و اشغال آشکار (دولت و عرصه سیاسی ازسوی) شرکت‌هاست که از دهه‌ها پیش کلید خورده بود.

به نظر می‌رسد بنگاه‌های اقتصادی که خرج این دو حزب سیاسی را تأمین می‌کردند تا مطامع آنها را پیش برند، دیگر از این بازی خسته شده‌اند. آنها به‌طورمشخص، تمام این ریخت‌وپاش‌های مقامات سیاسی، تمام آن چرب‌زبانی‌ها و رشوه‌خواری‌های قانونی را احتمالاً توهینی به حق قانونی خود می‌دانستند. برای همین است که دارند این واسطه‌ها را کنار می‌زنند؛ یعنی همان سیاست‌مداران بیچاره که قرار است از منافع عمومی دفاع کنند. این همان کاری است که وقتی یک نفر می‌خواهد کاری درست انجام شود، انجام می‌دهد: (به‌جای سپردن آن به

دیگری) خودش کارها را انجام می‌دهد.دقیقا به همین خاطر است که به‌درت به پرسش‌های اصلی درباره تضاد منافع و تخطی از اخلاقیات پاسخ می‌گفته می‌شود. درست همان‌طور که ترامپ در انتشار اظهارنامه مالیاتی خود شفاف عمل کرد، به همان اندازه هم امروز از کسب سود بیشتر از کسب‌وکارهایش دست کشیده است. این تصمیم با توجه به اتکای تشکیلات ترامپ به دولت‌های خارجی برای اعطای مجوزهای تجاری ارزشمند، درواقع ممکن است نقض قانون اساسی ایالات متحده باشد که رئیس‌جمهور را از دریافت هرگونه هدیه یا پول از دولت‌های خارجی منع می‌کند. هرچند همین حالا نیز دادخواستی در این رابطه علیه او تنظیم شده است.

اما ترامپ به نظر دغدغه‌ای از این بابت ندارد. یک حس آسیب‌ناپذیری و حس فرای تمامی قوانین و قواعدبودن، ویژگی بارز دولت اوست. هر کسی که تهدیدی علیه این حس مصونیت باشد، مانند «جیمز کومی»، رئیس سابق اف‌بی‌آی، کنار گذاشته می‌شود. تاکنون، در سیاست ایالات متحده، متولیان دولت شرکتی کاخ سفید، نقابی بر چهره داشتند؛ چهره خندان «رونالد ریگان» یا زانت کابویی «جورج دبلیو بوش»؛ حالا این ماسک کنار رفته است و هیچ‌کس حتی دیگر زحمت تظاهرکردن نیز به خود نمی‌دهد.

نظاره چنین سطح وقیحانه‌ای از کسب سود از یک منصب دولتی به اندازه کافی دردناک و ناراحت‌کننده است، درست مثل بخش زیادی از اقدامات ترامپ در یک‌ماهه نخست ریاست‌جمهوری‌اش. ولی تاریخ به ما نشان می‌دهد که هرچند اوضاع اکنون به‌هم‌ریخته است اما دکترین

شوک به معنای این است که اوضاع از این هم می‌تواند بدتر شود. ستون‌های اصلی پروژه اقتصادی و سیاسی ترامپ از این فرزند: واسازی نظام قانونی، حمله‌ای تمام عیار علیه دولت رفاه و خدمات اجتماعی؛ بازکردن قیدوبندهای تولید شوخت‌های فسیلی (که مستلزم بی‌توجهی به پدیده گرمایش زمین و ازکارانداختن بخش‌های بزرگی از بوروکراسی اداری است)؛ جنگی داخلی علیه مهاجران و تروریسم اسلام رادیکال. **بحران بهانه‌ای برای یورش بهدموکراسی**

علاوه بر تهدیدات آشکاری که کلیت این پروژه به آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه آمریکا وارد می‌کند، این نگرشی است که می‌تواند به محملی برای ایجاد موج‌های متعددی از آشوب و شوک بدل شود. شوک‌های اقتصادی مانند حباب‌های بازار که به لطف مقررات‌زدایی شکل می‌گیرند؛ شوک‌های امنیتی مانند سیاست‌های ضداسلامی و نفرت از خارجی‌ها؛ شوک‌های آب و هوایی یا بی‌ثبات‌شدن هرچه بیشتر شرایط جوی؛ شوک‌های صنعتی به واسطه نشت لوله‌های نفت و گاز که در نتیجه کاهش اقدامات امنیتی و احتیاط‌های محیط‌زیستی به وقوع می‌پیوندد.

تمامی این موارد به‌شدت خطرناک‌اند. یک بحران عظیم چه در قالب یک حمله تروریستی یا سقوط مالی، می‌تواند زمینه را برای اعلام وضعیت اضطراری فراهم کند؛ وضعیتی که قوانین عادی دیگر در آن اعتباری ندارند. این به نوبه خود، بهانه‌ای به دست دولت ترامپ می‌دهد تا هنجارهای دموکراتیک و بنیادین کشور را بیش از پیش، به حالت تعلیق درآورده و به وعده‌های خود جامعه عمل پیوشاند.

وعده‌هایی مانند منع ورود تمامی مسلمانان (نه فقط مسلمانان آن شش کشور خاص) یا اعمال محدودیت‌هایی بر مطبوعات. یک بحران اقتصادی بزرگ می‌تواند به دولت او بهانه لازم برای خلاص‌شدن از برنامه‌هایی چون رفاه اجتماعی را بدهد؛ برنامه‌ای که او قول داده بود در آن حمایت کند ولی در دلش از مدت‌ها پیش خواستار لغو آن بوده است.

ترامپ ممکن است دلایل دیگری نیز برای دامن‌زدن به بحران داشته باشد. همان‌طور که سزار آیرا، رمان‌نویس آرژانتینی در سال ۲۰۰۱ می‌نویسد: «هر تغییری، عوض‌کردن بحث است». ترامپ ثابت کرده است که قرار است یک ایجاد این تغییرها دارد. در واقع، حمله هوایی او به سوریه در واکنش به حمله شیمیایی در این کشور، بیشترین تحسن و تمجید مطبوعاتی را

نصیب او کرد. این اقدام چه در واکنش به ریسوایی‌های بیشتر درباره

ارتباط تیم او با روس‌ها یا چه در واکنش به هزارتوی قراردادهای

تجاری بین‌المللی او صورت گرفته باشد، باید انتظار موارد بیشتری از

این دست را داشته باشیم و از این میان، هیچ چیز به اندازه یک شوک

بزرگ قادر به عوض‌کردن موضوع نیست.

شوک‌های اروپایی وبازگشت‌ارتجاع

فراموش نکنیم وقتی اتفاقی بد یا بزرگ رخ می‌دهد، ما وارد وضعیت شوک نمی‌شویم؛ این اتفاق باید اتفاق بد یا بزرگی باشد که از درکش عاجز باشیم. وضعیت شوک وقتی رخ می‌دهد که شکافی میان حوادث و توانایی ما در توضیح آنها ایجاد می‌شود. وقتی در چنین وضعیتی قرار می‌گیریم، بدون درکی از شرایط، راه‌شده در فضا و زمان، نسبت به چهره‌های اقتدارگرا آسیب‌پذیر می‌شویم؛ همان‌هایی که به ما می‌گویند از یکدیگر بترسیم و حقوق خود را فدای خیر و منفعتی بزرگ‌تر کنیم. این مسئله امروز به پدیده‌ای جهانی بدل شده و فقط به ایالات متحده محدود نیست. بعد از حملات تروریستی ماههنگ‌شده پاریس در نوامبر ۲۰۱۵، دولت فرانسه اعلام وضعیت اضطراری کرد که براساس آن، تمامی تجمعات سیاسی بیش از پنج هزار نفر ممنوع می‌شد؛ وضعیتی که تا جولای ۲۰۱۷ به قوت خود باقی ماند. در بریتانیا نیز بعد از شوک رای مردم به خروج از اتحادیه اروپا، بسیاری می‌گفتند انکار به یکباره در یک کشور جدید و بیگانه از خواب بیدار شده‌اند. در این فضا بود که دولت محافظه‌کار بریتانیا، انجام یک سری اصلاحات ارتجاعی را پیش برد؛ از جمله این طرح که تنها راه بریتانیا

برای حفظ قدرت رقابتی‌اش، مقررات‌زدایی و کاهش مالیات طبقات ثروتمند به حدی است که این کشور به بهشت مالیاتی اروپا بدل شود. «ترزا می»، نخست‌وزیر بریتانیا، کوشید تا با سواستفاده بیشتر از این ترس ناشناخته، تصمیم خود را برای برگزاری زودهنگام انتخابات توجیه کند؛ به‌رای‌دهندگان گفته شده بود که تنها راه اینکه بریتانیا در برابر اتحادیه اروپا دست‌پایین را پیدا کنند، این است‌که اکثریتی قاطع را در پارلمان به دست آورد.

اتحادعلیه‌شوکه‌درمانی

توسل به این ترس در خیلی از رای‌دهندگان حزب کارگر نیفتاد و این مسئله‌ای بسیار راهگشاست؛ زیرا این چیزی است که من از تجربه حضور در نقاط بحران‌زده آموخته‌ام؛ چه این نقطه بحران‌زده آتن باشد که در دام ناتوانی بازپرداخت بدهی گرفتار آمده باشد، چه نیواورلئان بعد از توفان کارینا، چه بغداد در دوران اشغال آمریکا؛ همیشه امکان مقاومت در برابر این شگردها و تاکتیک‌ها وجود دارد. برای انجام این کار، دو مسئله باید اتفاق بیفتد؛ نخست، ما باید درک درستی از نحوه عملکرد سیاست شوک و اینکه این سیاست به نفع چه کسانی است، داشته باشیم. این درک به ما نشان می‌دهد که چطور خود را به سرعت از شوک خارج کرده و به مقابله بپردازیم. نکته دوم و به همان اندازه مهم، این است که باید روایتی متفاوت با آنچه پزشکان شوک تبلیغ می‌کنند، در چتّه داشته باشیم؛ روایتی چنان قانع‌کننده از اوضاع جهان که با روایت آنها برابری کند. این‌نگرش باید راهی متفاوت را پیش پای مردم قرار دهد؛ راهی مبتنی بر اتحاد نژادی، قومی، مذهبی و جنسیتی؛ راهی که به جای افروختن آتش جنگ و نابودی، بر تبیل صلح و هم‌دلی بکوبد. مهم‌تر از همه اینکه این نگرش باید به آسیب‌دیدگان یعنی بی‌کاران، بیمه‌نشدهگان، جنگ‌زده‌ها و نامیدان به شکلی ملموس افق زندگی بهتری را عرضه کند.

من ادعا نمی‌کنم دقیقا می‌دانم این نگرش چگونه باید باشد، بلکه قویا اعتقاد دارم این نگرش از دل یک فرایند عمیق جمعی و با هدایت آتبهایی که بیشترین آسیب را از نظام کنونی دیده‌اند، متولد می‌شود. در ایالات متحده به رهبری شبکه‌هایی چون «زندگی سیاهان مهم است»، «مبارزه برای ۱۵ دلار» (که خواستار افزایش حداقل دستمزدند) و «اتحاد ملی پرستاران»، شاهد شکل‌گیری همکاری‌هایی ریشه‌دار و امیدوارکننده میان سازمان‌ها و متفکران مختلف و متعدد هستیم که در تلاش‌اند با همکاری یکدیگر اتحادی را شکل دهند که بتواند با افزایش نظامی‌گری، ملی‌گرایی و سرمایه‌داری شرکتی به سبزه برخیزد. هرچند این پوشش هنوز در مراحل نخست خود به سر می‌برد، اما می‌توان دورنمای یک اکثریت پیشرو را دید که همگی به امنیت و ایمنی جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، متعهدند. تمام آنچه گفتم‌ی از علم به این شروع شد که نه‌نفتن به‌ایده‌های بد و بازگراپن بد به‌تنهایی کافی نیست. اگر بپذیریم که از این به بعد، فقط باید در برابر حملات واپس‌گرایانه و ارتجاعی اشخاصی مانند ترامپ از زمین خود دفاع کنیم، دراین‌صورت اوضاع‌مان خیلی خراب و خطرناک خواهد شد؛ زیرا زمینی که پیش از به‌قدرت‌رسیدن ترامپ در آن قرار داشتیم، زمینی است که ترامپ از آن سربرآورد؛ زمینی که بسیاری از ما می‌دانستیم به یک وضعیت اضطراری زیست‌محیطی و اجتماعی می‌انجامد؛ هرچند شاید چنین عاقبتی را برای آن متصور نبودیم. علاوه‌براین، در برخی عرصه‌ها از جمله تغییرات آب‌وهوایی فرصت ما آن قدر کم است که نمی‌توانیم چهار سال منتظر بمانیم؛ زیرا وقتی این فرصت به پایان برسد، دیگر چیزی برای محافظت‌کردن از آن وجود نخواهد داشت.

پیویلیس‌رم‌است‌گرا، نتیجه‌منطقی وضع‌موجود

در اینجا باید یک چیز را به خاطر بسپاریم؛ ترامپ نه یک انحراف از معیار، بلکه یک پیامد منطقی است؛ او ملمغی‌ای است از بدترند ی روندهای نیم‌قرن اخیر. ترامپ محصول نظام‌های فکری قدرتمندی است که حیات انسانی را براساس نژاد، مذهب، جنسیت، ظاهر جسمانی و توانایی جسمی رده‌بندی می‌کنند؛ نظام‌هایی قری که به شکلی هدفمند، از نژاد به عنوان ابزاری برای پیشبرد سیاست‌های اقتصادی ظالمانه خود از نخستین روزهای استعمار آمریکای شمالی و تجارت برده بهره گرفته‌اند. ترامپ همچنین تجسم یک‌شدن انسان‌ها و شرکت‌هاست؛ یک فوق‌برند تک‌نفره که همسر و فرزندانش نیز هر کدام برای خود یک برند هستند. او تجسد باوری است که پول و قدرت می‌تواند باعث تحمیل اراده یک فرد بر دیگران شود. او همچنین محصول فرهنگی تجاری است که از «اخلال‌گران» اسوه می‌سازد؛ اخلال‌گرانی که با بی‌توجهی به قوانین و معیارهای نظارتی ثروت‌هایی هنگفت برای خود بسط کرده‌اند.

از همه مهم‌تر، او تجسم پروژه ایدئولوژیک همچنان قدرتمند بازار آزاد است؛ پروژه‌ای که از سوی احزاب میانه‌رو و محافظه‌کار حمایت می‌شود که با هر آنچه عمومی و جمعی باشد، عناد دارند. در نظر ترامپ، مدیرعاملان شرکت‌ها البرقهرمانانی هستند که می‌توانند انسانیت را تاجت دهند. در سال ۲۰۰۲ میلادی، جورج دبلیو بوش مهندس سالگرد تولد کاخ سفید را به افتخار فردی برگزار کرد که یک مهندس فکری در زمینه جنگ علیه حوزه عمومی بود؛ یعنی «میلتون فریدمن»، اقتصاددان طرفدار بازار آزاد. در این میهمانی، «دونالد راسفیلد»، وزیر دفاع وقت آمریکا، چنین عنوان کرد: «میلتون تجسم این حقیقت است که ایده‌ها پیامدهایی دارند». او درست می‌گفت و دونالد ترامپ پیامد مستقیم آن ایده‌ها بود. از این لحاظ، ظهور ترامپ چندان هم غافلگیرکننده نیست. به‌قدرت‌رسیدن او کاملاً پیش‌بینی‌شدنی بود؛ در واقع او نتیجه ایده‌ها و روندهایی کلیش‌های منسوخ بود که باید مدت‌ها پیش متوقف می‌شدند. به‌همین دلیل ، شرایط سیاسی‌ای که ترامپ و امثال ترامپ را در سراسر جهان تولید می‌کند همچنان بدون تغییر باقی مانده است. با وجود افرادی مانند «مایک پنس» و «بیل رایان» و حزب دموکراتی که بیش از اندازه آوایان طبقه ثروتمند است، جهانی که از آزوی آن را داریم، فقط با جایگزین‌کردن ترامپ (با فردی دیگر) به دست نمی‌آید.

قبل از هر چیز باید بدانیم که به چه‌چیز نه می‌گوییم، ما فقط به یک فرد خاص یا گروهی از افراد نه نمی‌گوییم، بلکه به نظامی نه می‌گوییم که این افراد را به این سطح عالی رسانده است و بعد از آن نوبت آری‌گفتن است؛ آری‌گفتنی که تحولی چنان بنیادین را رقم بزند که سلطه شرکتی را به زریاده‌ان تاریخ بریزد و آن را به خطراتی برای فرزندان‌مان بدل کند.

پی‌نوشت:

۱. در اینجا منظور فعالان عرصه‌هایی مانند خدمات مالی است که با اتکا به فناوری‌های جدید و نوآوری توانسته‌اند به رقبی جدی برای شرکت‌های سنتی بدل شوند. این شرکت‌ها معمولاً از تن‌دادن به قواعد قوانینی که شرکت‌های سنتی موظف به رعایت‌شان هستند، معانداند.

یادداشت

هرج‌ومرج تمام‌عیار در ساختار سیاسی آمریکا

اردشیر زارعی قنوازی

تصویب طرح تحریم علیه روسیه و ایران در مجلس سنای آمریکا در روز ۱۵ ژوئن که در رای ۹۷ سناتور همراه شد، هرچند نشانه‌های همکاری دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات در این کشور را نشان می‌داد اما با اعتراض جهانی و اتحادیه اروپایی مواجه شده است. این طرح ابتدا از موافقت دولت «دونالد ترامپ» و اکثریت جمهوری‌خواه برای تحریم‌های بیشتر علیه ایران مطرح شد ولی دموکرات‌ها در شرایطی که بحث ثباتی ستاد ترامپ با روسیه در انتخابات آمریکا، امروز به یک بحث داغ تبدیل شده است، تصویب آن را به تحریم علیه روسیه تعمیم داده و توانستند موافقت جمهوری‌خواهان در این خصوص را هم جلب کنند. به‌همین‌دلیل پیشنهاد یک متمم از سوی سناتور «بن کاردین» دموکرات و سناتور «جان مک‌کین»، جمهوری‌خواه برای تلفیق تحریم دو کشور که نظر مشترک دو حزب را تأمین می‌کرد، به طرح اولیه الحاق شد که مورد موافقت سنای قرار گرفت. از آنجا که این مصوبه باید در مجلس نمایندگان هم مورد تصویب قرار بگیرد (که با توجه به ترکیب مجلس نمایندگان و همسویی آنان با مصوبه سنا بدون تردید به تصویب می‌رسد) باید برای تبدیل به قانون و امکان اجرایی‌شدن به اعضای ریاست‌جمهوری برسد.

با گنجانده‌شدن تحریم‌های روسیه در طرح اولیه نمایندگان کنگره، ظاهراً سناتورها برای اینکه با عدم امضای طرح مصوب از سوی دونالد ترامپ مواجه نشوند، یک‌سری تمهیدات قانونی را پیش‌بینی کرده‌اند. پیش‌نویس طرح اولیه در هفتم ژوئن برای تشدید تحریم‌ها علیه ایران تنها بعد از رایزنی و موافقت جمهوری‌خواهان برای گنجاندن هم‌زمان تحریم‌های روسیه به این مصوبه به تصویب سنا رسیده بود و یک هفته بعد تصویب نهایی آن در طرح ترکیبی تحریم ایران – روسیه مورد موافقت قرار گرفت. در طرح مصوب سنا به مواردی از جمله درباره ایران؛ تحریم‌ها در رابطه با برنامه موشکی، حمایت مالی و نظامی از گروه‌های تروریستی، دخالت در امور منطقه و موارد نقض حقوق بشر اشاره شده است که بعداً درباره روسیه هم جدا از تحریم‌های قبلی، مورد تاز‌های از نیز دربر می‌گیرد که علیه اشخاصی است که در فساد، نقض حقوق بشر یا ارسال جنگ‌افزار برای حکومت بشار اسد دست دارند، استناد شده است. در واقع مصوبه جدید مجلس سنای آمریکا یک باج‌خواهی دوپایانه تلقی می‌شود که ترامپ و جمهوری‌خواهان برای اخلال در توافق «برجام» که میراث تاریخی «باراک اوباما» بود، ایران را هدف قرار دادند و دموکرات‌ها هم به بهانه دخالت در انتخابات و کمک روسیه در پیروزی ترامپ، قصد انتقام‌گرفتن از این کشور را داشته‌اند.

تصویب تحریم‌های جدید علیه ایران و روسیه در کنگره آمریکا در حالی انجام شده است که ساختار سیاسی این کشور به دلیل اتهام ثباتی دونالد‌ترامپ و اطرافیان او با روسیه در انتخابات ریاست‌جمهوری، هم‌اکنون بعد از واقعه «واترگیت» با بزرگ‌ترین پرونده قضائی علیه شخص اول کشور روبه‌رو شده است. در کنار این اتهام بزرگ سیاسی – قضائی هم‌اکنون دونالد ترامپ به دلیل فرمان‌های اجرائی درخصوص منع صدور روایید برای شش کشور مسلمان در دادگاه‌های آمریکایی با چالش‌های بزرگی روبه‌رو شده و حتی در دادگاه‌های تجدیدنظر هم فرمان‌های او نقض قانون اساسی شناخته شده است. توسل رئیس‌جمهوری به دیوان عالی کشور برای شکستن این احکام قضائی که هنوز هیچ پاسخی نگرفته است، در کنار اتهام ۲۰۰ سناتور نماینده کنگره از حزب دموکرات از ترامپ به‌خاطر اخذ رشوه از طریق شرکت‌های اقماری خود از کشورهای خارجی که احتمالاً به‌زودی در دادگاه‌های آمریکا طرح دعوی می‌شود، نشانه‌های یک هرج‌ومرج در ساختار سیاسی این کشور است. این وضعیت آثارشکیم موجب است است ساختار سیاسی در دو طیف جمهوری‌خواه و دموکرات فرصت برای باج‌خواهی را غنیمت شمرده و هرکدام منویات خود را بر دولت نامحسوب ترامپ تحمیل کنند. در چنین شرایطی حتی سیاست‌مداران آمریکایی دیگر نتسب‌های یک کشور مدعی رهبری جهان آزاد را هم رعایت نمی‌کنند و تنها در حال تسویه‌حساب داخلی و خارجی هستند. از طرف دیگر دولت ترامپ نیز برای کاستن از این فشارها با نژادپرگفتن قوانین بین‌المللی و ثبات جهانی به دنبال یافتن متحدان جدیدی است که حاضر به دادن باج‌های بزرگ باشند تا ابرشرکت‌های تسلیحاتی و نفتی را که در ساختار سیاسی نفوذ تعیین‌کننده دارند، بست رست خود به صف کند. سفر ماه گذشته ترامپ به عربستان و بستن قراردادهای به میزان حداقل ۳۶۰ میلیارد دلار و همچنین گرفتن یک تعهد برای سرمایه‌گذاری هزاره ۱۰۰میلیارددلاری از سوی ریاض در اقتصاد آمریکا در همین راستا قابل ارزیابی است.

تصویب تحریم‌های تازه علیه روسیه در سنای آمریکا اما این‌بار به دلیل نقض منافع کلان اتحادیه اروپایی که در صنایع کلیدی روسیه از جمله صنعت نفت و گاز این کشور سرمایه‌گذاری‌های بزرگی انجام داده‌اند، با اعتراض شدید سیاست‌مداران آلمان، فرانسه و اتریش مواجه شده است و احتمالاً دیگر شرکای روسیه در اتحادیا اروپا نیز به‌زودی به جمع این معترضان اضافه می‌شوند. در مصوبه سنا آمده است شرکت‌هایی با سرمایه‌گذاری بالای یک میلیون دلار در صنایع نفت و گاز روسیه شامل تحریم‌های جدید آمریکا می‌شوند. درحالی‌که به دلیل نقش روسیه در صدور گاز به اروپا و اهمیت جدید خط لوله از حمله طرح «ورت‌استریم ۲» به بالغ بر ۶ میلیارد دلار است که حداقل ۴۰۵ میلیارد دلار آن از سوی پنج شرکت اروپایی تأمین می‌شود و سهام‌دار اصلی آن هم آلمان است، با توجه به این مصوبه با مشکلات بزرگی روبه‌رو خواهند شد.

رهبران اروپایی در اعتراض به این مصوبه سنای آمریکا گوشزد می‌کنند که بعد از بحران اوکراین، اتحادیه اروپایی و آمریکا متعهد به همکاری درخصوص هرگونه اعمال تحریم علیه روسیه‌شده‌اند و اتخاذ تحریم‌های یک‌جانبه نقض این تعهد است. به گزارش خبرگزاری «ان‌بی‌سی» افزایش تحریم‌های فعلی، از جمله علیه برخی پروژه‌های انرژی و تأمین مالی در بعضی بخش‌های اصلی با صدور مجوز برای اجرای تحریم‌هایی علیه برخی بخش‌های کلیدی اقتصادی روسیه، از جمله معادن، بخش فلزات، کشتی‌رانی و راه‌آهن از جمله تحریم‌های بین‌المللی مبارزه با تغییرات اقلیمی (ک‌پ ۲۱) که در نشست پاریس به امضای ۱۹۳ کشور از جمله آمریکا رسیده بود، نگاه شد، به خوبی نشانه‌های یک آتارشی در روابط آمریکا با جامعه بین‌المللی در آن دیده می‌شود. از طرف دیگر تشدید تنش‌ها با روسیه در شرایط کنونی تأثیر بسیار زیان‌باری در ثبات بین‌المللی و از جمله موضوع مبارزه با تروریسم خواهد گذاشت که بسیار مخرب خواهد بود.